

سه شنبه ۲۰ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

امروز چون روز عید تولد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهاست، در امیریه به رسم معلوم عید می‌گیرند. زن‌های سادات را پول می‌دهند، سرکار معززالملوک (و) من هم مهمان سرکار خاصه خانم هستیم.

رفتم منزل سالارمسعود خداحافظی. امروز با سالاربهادر برادرش، با چهار صد نفر سوار، چهار اراده توپ، با سالار مظفر که عجالتاً رئیس توپخانه است، با پسر سردار محتشم می‌روند به مازندران، برای جلوگیری سالارالدوله.

از آنجا سوار شده رفتیم امیریه. صرف نهار کرده، اشرف السلطنه هم آنجا بود، مهمان زیادی بودند، دو تومان پول پنج شاهی هم از حضرت اقدس گرفته، بازی کردیم. عصری سوار شده آمدم منزل احتساب الملک که رفته بود به تنکابن. تازه با سپهدار مراجعت کرده، صورت غربی پیدا کرده است، ریش گزارده ریشش هم سفید، صورت سیاه، آدم می‌ترسد.

از آنجا آمدم منزل سردار محتشم. محمد ولی میرزا پسر فرمانفرما، سردار ارشد،<sup>۱</sup> هژیرالسلطان آنجا بودند.

اخبارات تازه این است. وثوق الدوله دوباره استعفا کرده، همین دو روزه خواهد رفت به فرنگستان (در) خانه‌های ظهیرالدوله هم باز چند شب بود نمایش می‌دادند. تاتر در می‌آوردند. میل و قالی (و) اسباب زیادی کرایه کرده بودند. پریشب بعد از تاتر، آتش گرفته، به قدر ده هزار تومان می‌گویند خسارت وارده آمده است. در واقع معجزی بوده است که این مردم بی نان دست از این حرکات برداشته به دردهای بی درمان خودشان پردازند.

چهارشنبه ۲۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

عصری رفتیم منزل جهانگیر میرزا. عبدالله میرزا دیروز مرحوم شده مرضش هم معلوم نبود، گویا حکما بد معالجه کرده بودند خبطی شده بود. امام جمعه، جهانسوز میرزا، امیر سیف الدین، شهاب الدوله (و) جمعی آنجا بودند.

پنجشنبه ۲۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتیم منزل مفاخرالدوله بازدید. عصری نماز خوانده، سوار شده رفتیم منزل حشمت الدوله، علاءالملک، ناصرالسلطنه، مؤیدالدوله، سعیدالسلطنه آنجا بودند.

جمعه ۲۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

دعاها و زیارات روز جمعه را خوانده رفتیم بیرون. کاشف السلطنه، حاجی امین الخاقان و... بودند. بعد کاشف السلطنه رفت. من هم سوار شده رفتیم منزل عون السلطنه. اخبارات تازه این است: عین الدوله چند روزی است خواهر امیر مکرم لاریجانی را که عیال مرحوم سپسالار برادرش باشد گرفته، برده است در مبارک آباد نشانده است. باری رفتیم بیرون پسر بزرگ مرحوم صدیق السلطنه، سید علی جمارانی، برادر مرحوم حاجی ملاباقر که امسال رفته بود به مکه معظمه یعنی حج مرحوم علاءالدوله را به او داده بودند، آدم بسیار خوبی است (بودند) دو روز است کار نان شهر مغشوش است.

شنبه ۲۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سربازهای فوج دماوندی که مال دهات پشتکوه هستند آمده عارض بودند. برای اردوئی که می رود به طرف مازندران قاطر می خواهند، رفته به زور گرفته مال هایشان را آورده اند. بیچاره ها گرسنه از راه دور آمدند، هیچ تکلیف خودشان را نمی دانند. قاطرها

را هم بردن به نظمیة نگاه داشتند. اردوی بختیاری‌ها در سرخه حصار است هنوز مال بند گیرشان نیامده است. قورخانه که بایست حمل بکنند در طهران مانده است. خیلی دلم از برای سربازها سوخت. در این شهر کسی نان گیرش نمی‌آید، زندگانی مشکل است. بیچاره‌ها آمده‌اند، سرگردان هستند.

یکشنبه ۲۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

امروز دو روز است کار نان طهران خیلی مغشوش (است). مخصوصاً امروز که نان گیر کسی نمی‌آید. دم دکان‌های نانوائی جمعیت زیادی است عین الدوله هم که مشغول عیش (و) عشرت (و) خوشی است. هیچ در فکر هیچ کس نیست.

دوشنبه ۲۶ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

حاجی مبارک خان آمده از طرف حضرت اقدس احوالپرسی کرده، خبر کرده که فردا عصری، حضرت اقدس محض سرفرازی، عصری تشریف می‌آورد اینجا. امروز هم کار نان شهر بسیار بد است. دکان‌ها شلوغ ربع اهل شهر شب و روز نان گیرشان نمی‌آید. دیگر از اخباراتی که شهرت دارد، این است که: سالارالدوله به طرف تنکابن رفته است و با کسان سپهدار جنگ کرده (و) پسر امیر اسعد که نوه سپهدار باشد کشته شده است. از طرف تنکابن رفته است به طرف لنگرود. اردو هم که بایست برود، در سرخه حصار مانده است.

سه شنبه ۲۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

مشغول تشریفات تشریف فرمائی حضرت اقدس بودیم. می‌روند اول خانه منیرالدوله بعد از آنجا خواهند آمد اینجا. یک ساعت به غروب هم از منزل منیرالدوله

تشریف بردند سفارت انگلیس، چون امروز عید تولد ژرژ پادشاه انگلستان است. مغرب حضرت اقدس با ظل السلطنه (و) اقتدار السلطنه آمدند اینجا.

چهارشنبه ۲۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته، عصری هم اختراالدوله و درةالدوله آمده تا مغرب بودند.

پنجشنبه ۲۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

تمام روز را در منزل به بطالت گذرانده عصری هم بعد از استراحت و نماز رفتم بیرون بعد آمده اندرون دعاهاى شب جمعه اول ماه را خوانده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

جمعه غره شهر رجب ۱۳۳۱

دعاهاى اول ماه و روز جمعه و زیارات را خوانده بعد رفتم حمام تمام روز را در منزل بودم.

شنبه ۲ شهر رجب ۱۳۳۱

سالار مسعود که با اردو رفته است به سرخه حصار که بروند برای جلوگیری سالارالدوله هنوز در سرخه حصار هستند. سالار مسعود امروز من را دعوت کرده بود به سرخه حصار درشگاه اش را هم فرستاده بود. باری سوار شده، از دروازه دوشان تپه رفتم اردوی توپخانه. هنوز دم دروازه اردو دارند. هوا هم امروز بسیار خوب است، رفتم به سرخه حصار حضرات بختیاری ها توی باغ زیر درخت ها اسب هایشان را بسته،

باغ که خراب بود، عمارتش هم که در شرف خراب شدن است. باقی را هم حضرات مشغول خراب کردن هستند. باغ را به گه کشیده‌اند. باری سالار مسعود، برادرش سالار بهادر، امیراکرم پسر سردار محتشم بودند. این اردو هم از اینجابر خواهد گشت. از برای اینکه سالارالدوله رفته است به طرف رشت، کردان رود (و) طولش. این اردو هم در اینجا سرگردان است. سرخه حصار هم هیچ چیز پیدانمی‌شود، گاه و جو و نان (و) یخ، هر چه لوازم است، از شهر بایست بیاورند.

از قراری که می‌گویند شیخ محمود را در باغشاه دو شب قبل تیر بارانش کرده‌اند. در صورتی که در تأمین روس‌ها هم بوده است.

یکشنبه ۳ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده رفتم زرگنده منزل سپهدار. خیابان راه شمیران را هم که «مرنار» ساخته است خیلی خوب شده. چندین حوض تا شمیران ساخته‌اند، آب (در آن) می‌اندازند، سی نفر هم سقا، که هر نفری را ماهی ده تومان موجب می‌دهند، مواظب کرده‌اند، صبح و عصر آب پاشی می‌کنند. هیچ گرد و خاک نیست. یعنی تا ضرابخانه و اول قلعهک ساخته‌اند. باری رفتم پیش سپهدار تومانیانس، متصرفالدوله، آصف السلطان، علی خان پسر مرحوم صاحب اختیار بودند. صرف نهار کرده، قدری استراحت کرده، تا عصری. بعد سپهدار و علاءالملک (و) حشمت الدوله رفتند منزل سعدالدوله. سعدالدوله هم باغ ساعدیه منزل دارد. امین الدوله هم تازه از رشت آمده است. نصیر حضور هم بود. پسرش را پیش سپهدار گزارده است. مترجم است اخبارات تازه این است که: سالار الدوله وقتی که به خاک تنکابن وارد می‌شود، سپهدار نوشته و تلگراف زده بوده است، که از او جلوگیری نکنند، بگذارند برود. هیأت وزراء نگذارده بودند که تلگراف سپهدار (را) بزنند. بر عکس تلگراف کرده بودند که از سالارالدوله جلوگیری نکنند. این بوده که

جلوگیری کرده بودند. نوه سپهدار هم که نوزده ساله بوده کشته شده بود. از اجزای سالارالدوله هم خیلی کشته و دستگیر شده بودند. بعضی ها از اهل مازندران بوده اند آنها را مرخص کرده اند، چند نفر هم ترکمن بوده اند آنها را هم مرخص کرده، بعضی ها هم که متفرقه بوده اند گرفته می آورند طهران خود سالارالدوله از طرف طوالش می رود رو به خمسه. دور نیست باز برود به طرف کردستان مکرری ها. تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. مفاخرالدوله هم حاکم رشت شده است. همین دو روزه خواهد رفت.

پولی را هم که (از) دولت روس قرض (کرده اند) (به مبلغ) چهار صد هزار لیره دویست هزارش را دادند برای ژاندارمری، دویست هزارش را هم برای مصارف بی جهت اردوها، یکصد و شصت هزار تومانش را هم دادند به ناصرالملک که در فرنگستان راحت باشد (و) مردم ایران از گرسنگی تلف بشوند.

دوشنبه ۴ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل مستوفی الممالک، نبود. رفتم منزل صاحب اختیار بعد آدمم منزل. زن آجودان حضور مرحوم آمده بود اینجا. سر خانه آجودان حضور دعوا است. عماد حضور بی همه چیز نامرد، خاله ام را با جمعی جمع کرده (برده اند) خانه آجودان حضور، دعوا کرده، بچه کوچک آجودان حضور (را) کتک زده که ما هم از این خانه حق داریم. گفتگوی زیادی مابینشان شده، من خیلی از این حرکت عماد حضور (و) خاله ام اوقاتم تلخ شده کسل شدم. بعضی اقدامات برای آسایش عیالات آجودان حضور فراهم کردم.

بعد رفتم منزل عین الدوله، شاهزاده هم پایش درد می کند، کسل است. ولی گویا دروغ می گوید.

یک سیدی هم آنجا بود که از اهل نهاوند بود، از اغتشاشات آنجا می گفت و

خواهش استعداد می‌کرد برای نهند و نویسندگان و بروجرد. عین الدوله هم همه را مسامحه می‌کرد (و) می‌گفت بیشتر از این کاری از ما پیشرفت ندارد. آن سید جواب داد که پس چرا اعلان نمی‌کنید که ما مردم هم تکلیف خودمان را بدانیم. باری عین الدوله (را) در یک درشکه کوچک دستی گزارند، بردندش اندرون خراب شده‌اش. نعلش معیرالممالک را هم آوردند اما مزاده حسن، امانت گذاردند که بعدها حمل به عتبات بکنند.

سه شنبه ۵ شهر رجب ۱۳۳۱

حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه، آمده مدتی صحبت کرده، رفت. به جائی نرفته، تمام را در اندرون بودم. حال هم کسل بود.

چهارشنبه ۶ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل حشمت الدوله، با حشمت الدوله سوار شده رفتم منزل ناصرالسلطنه از آنجا اجماعاً سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه خواهرش که در خراسان بوده مرحوم شده، مجلس ختم دارد. ختم را هم علاءالسلطنه رئیس الوزراء جمع کرد. اعلیحضرت همایونی هم دیروز تشریف فرمای شمیران شده‌اند. دیروز هم هفت نفر از عیالات حضرت اقدس به زیارت به ارض اقدس مشرف شدند.

پنجشنبه ۷ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل یمین الممالک، نبود. از آنجا آمدم منزل علاءالملک، صمصام السلطنه، صدرالسلطنه، مؤیدالسلطنه، حکیم الملک، شیخ علی عرب بودند. صحبت از عهد شاهنشاه شهید می‌کردیم.

جمعه ۸ شهر رجب ۱۳۳۱

آدم منزل مستوفی الممالک، گفتند همین روزها می رود، به فرنگستان. یعنی باز نمی دانم چه شده است که رفتن به فرنگستان سر گرفته. معلوم نیست که چه خیال دارند. اندرونش بود، عذر خواست اظهار کسالت کرد، بیرون نیامد.

شنبه ۹ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، آصف السلطنه هم آنجا بود. نیم ساعت از شب گذشته سوار شده آدم منزل اقبال الدوله.

یکشنبه ۱۰ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده رفتم به جمشید آباد. اردوی بختیاری ها آنجاست. سالار مسعود من را دعوت کرده بود.

دوشنبه ۱۱ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل مستوفی الممالک. امشب می رود به فرنگستان برای روابط حسنه. باری با اقبال الدوله خلوت داشتند. بعد سوار شده آدم منزل صمصام السلطنه. صدراعظم عثمانی را در اسلامبول کشتند. تریپلی ها با دولت ایتالیا جنگ می کنند. سالارالدوله را مختلف برایش شهرت می دهند بعضی ها می گویند دستگیرش کرده اند ولی گویا اصل نداشته باشد. باز رفته است به طرف کردستان. کرمانشاه هم از قراری که می گویند مغشوش است. الوار بر ضد فرمانفرما هستند قزاق زیادی هم به طرف کرمانشاهان و رشت رفته است. آنجا ها را هم می گویند اغتشاش است.



سه شنبه ۱۲ شهر رجب ۱۳۳۱

امروز تمام روز را در منزل بودم، در نهایت کسالت.

چهارشنبه ۱۳ شهر رجب ۱۳۳۱

امروز را هم تمام در منزل بودم. به جایی نرفته، کسل و گرفتار خیالات بودم.

پنجشنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم حمام، بیرون آمده گفتند اکبر خان سردار ناصر، برادر امجدالدوله دیروز مرحوم شد، خیلی تعجب کرده رفتم منزلش. سر ختم، مجدالدوله، (و) پسرهایش بودند. عین الدوله ختم را جمع کرد. معلوم شد که هفت هشت روز ناخوشیش بیشتر طول نکشیده بوده است. باز خبط اطباء بوده است. انجکسیون کرده بودند. گنه گنه داده بودند. مرض حصبه بوده است. مرحوم شده است. در حضرت عبدالعظیم سر مقبره مجدالدوله مرحوم دفن کرده اند.

جمعه ۱۵ شهر رجب ۱۳۳۱

آمدم منزل صمصام السلطنه مؤید السلطنه، معین حضور، صادق خان، پسر مرحوم صدیق السلطنه بودند.

شنبه ۱۶ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده رفتم زرگنده منزل سپهدار. سیف الدوله، حشمت الدوله، مؤیدالدوله، موقر الدوله، آنجا بودند. از آنجا سوار شده آمدم کامرانیه.

یکشنبه ۱۷ شهر رجب ۱۳۳۱

حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. بعد سوار شده آمدم سفارت روس. پیش «لپس کی» مترجم اول. مدتی صحبت کرد. یک کاری هم متعلق (به) حضرت اقدس بود گفتگو کرده از آنجا آمدم منزل سپهدار. سپهدار می خواهد قنات دار آباد حضرت اقدس را بخرد. در این خصوص گفتگو کرده مراجعت به کامرانیه کرده، حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، تا ساعت دو از شب حضور حضرت اقدس بودم.

دوشنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم در صاحبقرانیه پیش موق الدوله. اعلی حضرت همایونی هم آمده بودند. در دربار، موق الدوله چادر زده، چند تا حوض خوب ساخته، گل کاری کرده. بی صفا نیست.

حضور همایونی مشرف شده، اظهار مرحمت فرمودند. بعد قدری پیش موق الدوله نشسته از آنجا آمدم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعضی فرمایشات فرمودند.

آدم زرگنده، پیش سپهدار. سردار محتشم، قطب الدوله، ساعد الدوله، ربیع زاده، با قراف (و) جمعی بودند. صرف نهار کرده آمدم منزل. دوباره آمدم منزل سپهدار. با قطب الدوله تخته بازی می کردند.

اخبارات تازه این است: صلح دولت بالکان با دولت عثمانی به اتمام رسیده، سالار الدوله هم به طرف کردستان رفته، عثمانی ها هم طرف ساوجبلاغ بعضی تصرفات در خاک ایران کرده، میانه عثمانی ها و ایرانی ها زد و خورد شده است.

دیروز هم منزل صمصام السلطنه، بعضی ها جمع بودند: نظام الملک، مشیر السلطنه، علاء الملک، مؤید السلطنه، صدر السلطنه، حشمت الدوله، ممتحن الدوله،

گفتگو می‌کردند که با مجلس مدتی مذاکرات بوده، تفصیلش را بعد خواهم نوشت. ناصرالملک هم رفته به لندن از آنجا هم خیال رفتن به پترزبورگ را دارد که کارش (را) محکم بکند، بیاید ایران پول جمع کند و پدر مردم را در بیاورد.

مستوفی‌الممالک و وزیر خارجه هم هنوز به ناصرالملک نرسیده‌اند. رکن‌الدوله هم حاکم مازندران شده است.

طرف عراق (و) نهاوند و کرمانشاهان بی نهایت اغتشاش دارد. اغلب از دهات عراق را سوار پیرانوند و غیره چاپیدنند.

سه شنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد بهاء‌السلطنه، میرزای سپهدار آمده بود که بروند قنات دارآباد که حضرت اقدس می‌خواهند بفروشند، برویم سر چاه‌هایش را ملاحظه بکنند، آبش را ببینم. باری بهاء‌السلطنه آمده، دوباره با او رفتم حضور حضرت اقدس.

اقا سید علی یزدی آمده حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، من هم رفتم دربار پیش رئیس الوزراء. قوام‌السلطنه، ممتازالدوله، مستشارالدوله، معاون وزارت داخله، موتقی‌الدوله، حاجب‌الدوله، بودند.

چهارشنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۳۱

صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، استراحت کرده، عصری برخاسته، نماز خوانده رفتم بیرون.

پنجشنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته، صرف نهار کرده، قدری استراحت

کرده، عصری برخاسته نماز خوانده، بعد رفتم بیرون.

جمعه ۲۲ شهر رجب ۱۳۳۱

نماز خوانده، دعاهاى عصر جمعه را خوانده، سوار شده رفتم رو به شمیران، زرگنده، منزل سپهدار. هوا هم گرم بود. بین راه شنیدم که سپهدار امروز مهمانی دارد، وزراء آنجا هستند.

باری اول خیابان زرگنده که می رود به سفارت، آنجا یک باغچه کوچکی را متصرف الدوله و انتظام الدوله اجاره کرده اند. اول رفتم آنجا که بعضی تحقیقات بکنم، بعد سوار شده رفتم منزل سپهدار وزراء اغلب رفته بودند. رئیس الوزراء، عین الدوله، قوام السلطنه، مستشار الدوله، ممتاز الدوله بودند. تماش را خلوت داشتند. رکن الدوله هم که آمده بوده است، جلوش را گرفته بودند، بهش برخورد کرده بود.

شنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل حشمت الدوله، بعد از آنجا آمدم امیریه حضور حضرت اقدس. منشی ها، قوام نظام، اعلم السلطنه، اجزای خودی و غیره. ارباب توقع تماماً جمع بودند، حضرت اقدس هم آمدند بیرون. مدتی نشسته اجزاء و غیره.... به طور سلامی و رگزار شد، بعد از ظهر شده، تشریف بردند اندرون. همین طور مهمان و ارباب توقع. وصله ارحام جمع بودند.

اخبارات تازه این است که: امروز صمصام السلطنه و اشخاصی که مجلس می خواهند می گویند ما مجلس می خواهیم. سنا می خواهیم. در منزل صمصام السلطنه جمع بودند.

اقتدار السلطنه پسر سپهدار هم که در چند روز پیش اردبیل الشریعه را کتک زده

بود، پست سر سپهدار بد می‌گوید (و) از او تفتین می‌کند. امروز بر حسب خواهش سپهدار و به حکم او، اقتدار السلطنه، پسر سپهدار را گرفته، بردند در نظمیہ حبس کردند. باری رفتن شمیران، زرگنده، منزل سپهدار، صدرالسلطنه آنجا بود با سایر اجزای سپهدار. صدرالسلطنه در واقع از طرف هیاتی که جمع شده‌اند مجلس و سنا می‌خواهند و رئیس آنها صمصام السلطنه است آمده بوده است پیش سپهدار، معلوم می‌شود بعضی پیغامات از طرف صمصام السلطنه آورده بود که هم سپهدار را داخل در این اشخاص بکند و هم میانه سپهدار و صمصام السلطنه بدهد ولی هیچ حرف زدن خودش را نمی‌فهمد. ملتفت هیچ نکات نیست. سفیر کبیر عثمانی هم که معزول شده بود، امروز رفت به طرف عثمانی.

یکشنبه ۲۴ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده آمدم کامرانیه، حضرت اقدس خواب بودند. رفتم به در خانه اول پیش موق الدوله، بعد رفتم اطاق هیأت وزراء. رئیس الوزراء عین الدوله، قوام السلطنه، ممتاز الدوله، مستشار الدوله بودند. بعد «مرنار» آمده در هیأت وزراء هر چه از او پول می‌خواهند برای اردوی بختیاری که حرکت بدهند به طرف کردستان «مرنار» می‌گوید: سوار و قشونی که من نمی‌شناسم (و) نظامی ندارند، من به همچه قشونی حقوق نمی‌دهم ندارم که پول بدهم.

رئیس مالیه و ژاندارمری محلات، حاکم محلات را گرفته، حبس کرده است. پسر سلطان هم در اسلامبول مرده است. در شهر اسلامبول اغتشاش سختی است. چند نفر از وزراء راکشتند. دو سه دسته شده‌اند، به جان همدیگر افتاده‌اند. ناصرالملک هم از لندن به طرف پترزبورغ آمده، بعد می‌گویند به طرف ایران خواهد آمد.

امپراطور روس هم برای سان بزرگ قشونش به طرف مسکو آمده بود. باری

مدتی در خانه بودم. سردار محتشم (و) سردار بهادر آمده بودند، برای معین کردن تکلیف سوارهای بختیاری که در جمشید آباد اردو زده‌اند. خلقتشان هم خوب نبود. بعد سایر وزراء هم آمدند.

دوشنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، از فرنگستان از آقاهائی که در «اُدسا» تحصیل می‌کنند کاغذ آمده بود. سلطان محمود میرزا کسالت دارد. از قراری که مختارالدوله نوشته بود و صاحب جمع، سلطان محمود میرزا را به طهران احضار کنند ولی ماشاءالله آقای اعزازالسلطنه بسیار خوب امتحان داده، تحصیلات خوبی کرده، دو ماه دیگر هم داخل در مدرسه نظامی روس خواهد شد. اعتضاد الخاقان هم بد نیست ولی از آقای اعزازالسلطنه خیلی تعریف نوشته بودند.

سوار شده آمدم رو به شهر به طرف مبارک آباد که عین الدوله را ملاقات بکنم، عین الدوله نبود. اغلب در مجیدیه که زیر مبارک آباد است (و) قناتش را خود عین الدوله احداث کرده، عمارت و باغ مفصلی ساخته است، آنجاست. تقریباً مقابل قزاق‌خانه قصر قاجار است.

باری وقت ظهر بود آنجا وارد شده، صولت نظام که سردار معتمد است، شیخ صفی (الدین) اعظام الملک آنجا بودند. نهار بدی صرف کرده، هر چه خواستم بخوابم، خوابم نبرد از گرما. گاهی با عین الدوله صحبت کرده، نماز خوانده تا عصری. عصری هم مجدالدوله، عزالمالک، سیف الدوله، آمدند. بعد هم مستشارالدوله قوام السلطنه (و) معاون وزارت خارجه آمدند.

سه شنبه ۲۶ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل حشمت الدوله، صاحب اختیار آنجا بود. بعد رفتم امیریه، خدمت سرکار خاصه خانم.

چهارشنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۳۱

عصری برخاسته، قدری روزنامه نوشته، بعد رفتم بیرون، رفتم منزل حشمت الدوله. صاحب اختیار، ناصرالسلطنه، مکرم الدوله آنجا بودند. اخبارات تازه این است که: در اسلامبول سه چهار دسته شده‌اند، با توپ و تفنگ مشغول جنگ هستند. یک دسته سلطان عبدالحمید را می‌خواهند. یک دسته سلطان محمد پنجم (را) که حالا (سلطان) است می‌خواهد، یک دسته برادر کوچک همین سلطان (را).

(در) طهران هم قدغن شده است، روزنامه تلگرافی را که روزنامه «رویتر» باشد انتشار نمی‌دهد.

در طهران هم قدغن شده است که هر جا جمع بشوند (و) اجلاس بکنند، بگیرند. اجزای نظمی را به قدر پنجاه نفر صاحب‌منصب، به قدر دویست نفر تا بین اخراج کرده‌اند. یعنی مستشار نظمی که از سوئد آمده است سرکار، او خیلی‌ها را اخراج کرده است.

پنجشنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۳۱

اعلانی از طرف دولت و هیأت وزراء کرده‌اند که (مردم) هر جا جمع بشوند و اجلاس بکنند، نظمی آنها را بگیرد. عمل نان را هم از «مرنار» خلع کردند، نانوایان را آزاد کردند.

«مرنار» هم گفته است که اول بایست جنس دولت را در انبار دولت آورده، بعد من هم جنس خریدم بایست جنس من (را) هم بیاورند. بعد هر کس که می‌خواهد جنسش را حمل بکند اختیار دارد. تا جنس انبار خریداری من را حمل بکنند، مکاری حق ندارد که جنس کسی را حمل کند.

جمعه ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۱

صبح بعد از شکرانه حضرت رب العزة دعاهای روز جمعه را خوانده، رفتم

حمام، بیرون آمده صرف نهار کرده، قدری استراحت کرده، عصری برخاسته، نماز دعا‌های عصر جمعه را خوانده، حضرت اقدس امروز را به شهر آمده بودند، سوار شده رفتم امیریه حضورشان شرفیاب شده، اعلم السلطنه، اسمیل خان ارمنی، صدرالشریعه که سید دامادشان باشد (و) سایر اجزایشان بودند. مدتی در حضورشان بودم.

شنبه سلخ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار بعد از آنجا رفتم منزل حشمت الدوله، رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. حضرت اقدس می‌خواستند بروند شمیران موقوف کردند. من هم سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه غره شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم رو به شمیران منزل سپهدار. بین راه صاحب اختیار، حشمت الدوله، (و) ناصرالسلطنه را هم دیده که آنها هم به آنجا می‌روند. در واقع به اتفاق رفتیم و با هم قرار داده بودیم که امروز را برویم منزل سپهدار باری رفتیم «پرنس دادیان» هم آنجا بود. اخبارات تازه این بود که: ناصرالملک که به سمت رسمیت رفته بود لندن (که) از آن جا برود «پترزبورغ» در لندن که رفته بود هیچ پذیرائی از او نکرده بودند. یک مجلس هم به قدر یک ساعتی بیشتر «سروارکرید»<sup>۱</sup> رئیس الوزرای انگلیس را بیشتر ملاقات نکرده بود. دیگر هیچ گونه اسباب پذیرائی و تشریفاتی برای او مرتب نکرده بودند. حرف‌هایش را هم نپذیرفته بودند. سه مطلب به دربار انگلیس و روس کرده بود: اول گفته بود که بایست جان من در حمایت دولتین باشد. جواب گفته بودند، نیابت سلطنت با تو است. چه مناسب است که حفظ جان تو بایست در حمایت ما باشد. بعد گفته

۱- ظاهراً منظور سردار دنگری وزیر امور خارجه انگلیس است.



بوده است که بایست تاجگذاری سلطان احمد شاه را هم بکنید. سوم اینست که: بایست انگلیس و روس در سفارتخانه هایشان را بنندند (و) جزئیات مداخله نکنند. حرفهایش را گوش نداده در پترزبورگ هم همین طور با او رفتار کرده یک مجلس به قدر دو ساعتی با وزیر امور خارجه روس بیشتر ملاقات نکرده، تشریفات پذیرائی از او نکردند. آنجا هم همین صحبت‌ها را کرده بوده است. جواب داده بوده‌اند که این حرف‌های مشرق زمینی‌هاست. بنا بوده است که به طرف ایران بیاید، مراجعت به طرف وطن خودش و پایتخت خودش که پاریس باشد کرده است تا بعد با ملاقات مستوفی چه شود. امپراطور روس و پادشاه انگلیس را هم هیچ ملاقات نکرده بود. تشریفات دولتی به عمل نیآمده بود، و حال اینکه به سمت رسمیت رفته بود.

بارم سالارالدوله از قراری که می‌گفتند در سمنج شهر کردستان وارد شده است. جمعیتی هم دورش دارد.

ظفرالسلطنه هم با یک عده قزاق رفته است به طرف کردستان. صرف نهار کرده، بعد از نهار بازی کرده، تا عصری منزل سپهدار بودیم، عصری متفرق شدیم. سپهدار سوار شده رفت گویا منزل سعدالدوله من هم سوار شده رفتم کامرانیه.

دوشنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۳۱

هوا به شدت گرم کرده است. آدمم اندرون قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، استراحت کرده، عصری برخاسته نماز خوانده رفتم حمام.

سه شنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۳۱

چون روز عید حضرت سیدالشهداء بود چند تیر توپ شلیک کردند. دیشب هم آتش بازی مختصری شد. امروز هم سلام این عهد و زمانه در صاحبقرانیه شد.

چهارشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۳۱

تمام روز را در منزل بودم. بعضی نوکرهای زیادی بودند. حقوق چندین ماه (را) هم می خواستند. پولی قرض کرده، حقوقشان را داده به خدا سپردمشان شعبان خان، میرزا عبدالله، ابوالقاسم از همه شان کمال رضایت را دارم. عصری هم رفتم بیرون آقا میرزا آقا خان، حسن خان، میرزا عزیز الله بودند. بعضی صحبت ها که اسباب خلق تنگی من (شد) کردند آدمم اندرون شام نخورده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

پنجشنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۳۱

عصری رفتم منزل عین الدوله. جمعی آنجا بودند: شیخ سعدالدین پسر سیف الدوله، ناصرالممالک، پسر مرحوم سردار ناصر، سیف السلطان که برای تحصیلات رفته بود روسیه، بعد از مرحوم شدن پدرش خواسته بودندش، دو سه روز است وارد شده، اینجا دیده شد.

باری عین الدوله رفت شمیران، یعنی مجیدآباد جهنم. حضرت اقدس هم امروز آمده بودند شهر. رفتم رو به امیریه. دیدم کالسکه شان از در بالا بیرون آمده، رفتم توی کالسکه، در حضورشان نشسته صحبت کنان رفتم تا دم دروازه دولت. از آنجا مرخصی گرفته آدمم منزل صمصام السلطنه، قدری هم آنجا بوده، آدمم منزل.

امروز صاحبمنصب سوئدی که فرنگی باشد با یک بختیاری نزاع می کند، بعد سوئدی می گوید یکی از ژاندارمری ها بختیاری را بگیرد ببرد در نظمیہ حبس کند. میانه سوئدی ها و بختیاری ها بر هم خورده. نزاعشان در می گیرد کار به تیر و تفنگ و سنگر بندی کشیده بوده است. بختیاری ها جمع می شوند، پشت میدان مشق راسنجر درست می کنند. یک بختیاری کشته می شود. دو سه تا گویا زخمی می شوند. بعد زود خونین بختیاری جلوگیری کرده سردار بهادر، سردار محتشم از شمیران آمده اصلاح کرده بودند.

جمعه ۶ شهر شعبان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سپهدار در خصوص قنات حضرت اقدس که سپهدار می خواهد مبلغ پنجاه هزار تومان بخرد صحبت کرده، بعد مراجعت به منزل کرده رفتم حمام. قدری روزنامه نوشته، دعاهاى عصر جمعه را خوانده رفتم منزل اعتصام السلطنه، جمعیت زیادی از قمار بازها بودند.

شنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم منزل ساعدالدوله، بعد با هم سوار شده رفتم تا در منزل سپهدار ساعدالدوله پیاده شد، من رفتم رو به کامرانیه، حضور حضرت اقدس.

یکشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس، بعد سوار شده رفتم صاحبقرانیه، پیش موثق الدوله اعلیحضرت همایونی هم تشریف آورده بودند. توی چادر دربار حضور همایونی شرفیاب شده، موثق الدوله، حاجب الدوله، نصرت السلطنه بودند. بعد آمدیم توی چادر دیگر، موثق الدوله، حاجب الدوله (و) معین بوشهری بودند.

عمل نان و گوشت را هم از موسیو «مرنار» خلع کردند. حاجی محمد تقی بنکدار، وکیل الرعایای همدانی (و) جمعی از پارتی‌های عین الدوله، به دستیاری عین الدوله، داخل کار نان و گوشت شدند. گویا باز عین الدوله هر چقدری که بتواند (و) زورش برسد دخل کند. باری مجدالدوله با پسرش مجدالسلطنه هم آمدند. نهار را هم ما را موثق الدوله نگاه داشتند.

مشارالسلطنه از معاونت وزرات داخله خلع شده، کفیل وزرات عدلیه شده است.

تمام مرسومات وزارتی به او داده شده است بجز اسم وزارت.

اخبارات تازه اینست که دولت بالکان میانه‌شان بر هم خورده است. دولت صربیه با بلغارها با دولت '... جنگ سختی کرده شکست داده‌اند، چندین توپ از شان گرفته، به قدر پانزده هزار نفر از آنها کشته شده است.

باری بعد با مجدالدوله و مخبرالسلطنه آمدیم کابینه. نیم ساعت به غروب سوار شده آمدم زرگنده منزل سپهدار. ساعدالدوله، قطب الدوله، شیخ الاسلام قزوین، قوام حضور، میرزا کریم خان برادر سردار محیی، جمع بودند. شب را هم آنجا ماندیم. انتظام الدوله (و) مختارالسلطنه هم آمدند.

دوشنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۳۱

سپهدار سوار شده آمد رو به شهر من هم رفتم منزل. ساعدالدوله هم با شیخ الاسلام آمدند رو به شهر سوار شده آمدیم شهر، رفتیم باغ سپهدار قدری هم با سپهدار بوده، سپهدار رفت منزل رئیس بانک من هم سوار شده آمدم منزل. امروز عید جمهوری فرانسه است. در سفارت فرانسه در شهر پذیرائی می‌کنند. لباس پوشیده رفتیم سفارت. عین الدوله، قوام السلطنه محتشم السلطنه، مؤیدالسلطنه، اجزای وزارت امور خارجه، سردار محتشم، سردار بهادر، احتساب الملک (و) جمعی بودند. یک دسته موزیک هم می‌زدند. قدری بوده از طرف حضرت اقدس تبریک گفته، بعد با سردار بهادر قرار گزارده که برویم سر بنائی اش. رفتیم تماشا کرده از آنجا آمدم منزل عین الدوله. بعد هم سیف الدوله، سردار افخم، صولت نظام، اعتمادالدوله، وکیل الرعایای همدانی، حاجی محمد تقی پدر سوخته آمدند.

سه شنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: صدرالدین بک که در شش هفت سال قبل در طهران